

بررسی مسائل مشترک زن در دو داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از زویا پیرزاد و پرنده من از فریبا وفی

زهرا عظیمی* / اسماعیل صادقی**

دریافت مقاله:

۱۳۹۳/۱۰/۲۹

پذیرش:

۱۳۹۴/۹/۲۳

چکیده

نویسندگان زن در آثار خود اغلب به زندگی و مسائل زنان می‌پردازند و نگرش و دیدگاه خود نسبت به زن و جایگاه او در جامعه را بیان می‌کنند. زویا پیرزاد و فریبا وفی نیز نویسندگانی رئالیستند که تمام تلاش خود را صرف شرح جزئیات زندگی زنان کرده‌اند. در پس آثار این دو نویسنده اندیشه‌ها و تصورات مشترکی در خصوص شخصیت زن به چشم می‌خورد. هدف پژوهش حاضر بررسی مسائل مشترک شخصیت اصلی زن در داستان‌های «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از» زویا پیرزاد و «پرنده من از» فریبا وفی است. هر دو نویسنده مسائل روانی، اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی را در رأس توجه خود قرار داده‌اند و به این ترتیب تصویری از زندگی و خصوصیات زنان را در پیش چشم خواننده مجسم نموده‌اند. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی انجام و منجر به این نتیجه شد که شخصیت زن این داستان‌ها در جریان زندگی خانوادگی و حین انجام وظایف زنانه، در پی کشف هویت فردی مستقل خود هستند. هر دو با وجود وابستگی عاطفی شدیدی که نسبت به همسران خود دارند، دچار خلأ عاطفی شده و در نتیجه احساس تنهایی وجودشان را تسخیر کرده است. این دو که زنانی خانه‌دارند و اغلب اوقاتشان را در خانه سپری می‌کنند، دچار روزمرگی کسالت‌آوری می‌شوند، اما با این حال خود را به صورتی ویژه، نسبت به انجام وظایف زنانه و حفظ کانون خانواده متعهد می‌دانند. مشغولیت به انجام امور خانه و خانواده، این زنان را از فعالیت اقتصادی در بیرون از منزل محروم نموده و در نتیجه موجب وابستگی اقتصادی به همسرانشان شده است.

کلیدواژه‌ها: شخصیت زن، زویا پیرزاد، فریبا وفی، رمان.

مقدمه

زویا پیرزاد نویسنده معاصر در سال ۱۳۳۱ از پدری روس و مادری ارمنی در آبادان به دنیا آمد و سال‌های مدرسه را نیز در همان‌جا گذراند. بعدها به تهران رفت و در این شهر ازدواج کرد. او کار نویسندگی را با خلق سه مجموعه داستان آغاز کرد. مجموعه نخست خود را با نام *مثل همه عصرها* در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد. دومین مجموعه داستانی پیرزاد *طعم گس خرمالو* نام دارد که در سال ۱۳۷۶ انتشار یافت. سومین و آخرین مجموعه داستانی او، *یک روز مانده* به عید پاک (۱۳۷۷) نام دارد. این سه مجموعه داستان، بعدها در کتابی به نام *سه کتاب* توسط نشر مرکز منتشر شد. پیرزاد اولین رمان خود را به نام *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* در سال ۱۳۸۰ به چاپ رساند که برنده جایزه بهترین رمان فارسی مهرگان سال ۱۳۸۰ شد. آخرین اثر پیرزاد *«عادت می‌کنیم»* رمانی است که در سال ۱۳۸۳ منتشر شده است.

مثل همه عصرها، اولین مجموعه داستان این نویسنده، شامل هجده داستان کوتاه است. «درون-مایه اصلی همه داستان‌های این مجموعه، قصه زن بودن است. قهرمان‌های این مجموعه زنان بدون آرزو، بدون وسوسه یا شهوت و یا هر نوع اعتراضی یا حتی غم یا شادی بزرگ هستند به گونه‌ای که در هیچ کدام تحرک و تغییری دیده نمی‌شود. بسامد تکرار مسائل خانوادگی و کارهای روزمره زندگی زنان در خانواده، مانند آشپزی، گردگیری و خانه‌داری بیشترین توصیف‌ها و توجه

نویسنده را به خود اختصاص داده است. او به خوبی توانسته است در کوتاه کلام به بیان یک زندگی یا انتقال یک احساس بپردازد». (نیکوبخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۰)

در دومین مجموعه داستان نویسنده یعنی *طعم گس خرمالو*، همان نگاه تکراری و زندگی خانوادگی و روابط زن و شوهر مطرح شده است. «هرچند در این مجموعه نیز نویسنده به مسائل زندگی خانوادگی زنان پرداخته، اما زنان از حالت بی‌روح و یکنواخت مجموعه داستان پیشین نویسنده خارج شده‌اند و نظرگاهشان فقط پنجره آشپزخانه نیست. ساختار روایی سومین مجموعه داستان کوتاه نویسنده یعنی، *یک روز مانده* به عید پاک از سه داستان به هم پیوسته تشکیل شده است». (همان) این مجموعه متشکل از سه داستان کوتاه است. «*هسته‌های آلبالو*، *گوش ماهی‌ها* و *بنفشه‌های سفید*، سه داستان این مجموعه، هر سه بخش با طرحی همسان و شخصیت‌ها و مضمون-های تکرار شونده، بر محور عشق‌هایی نامتعارف، عشق زن و مردی از پیروان دو دین مختلف شکل می‌گیرد و وحدتی ساختاری می‌یابد». (میرعابدینی، ۱۳۸۱: ۵۲) *عادت می‌کنیم* دومین رمان پیرزاد، داستان زندگی زنی مطلقه به نام آرزو است که با دخترش زندگی می‌کند و هرچند به تنهایی از عهده اداره زندگی خود برمی‌آید؛ به دلیل تعارض با دختر و مادرش و تنهایی و بی‌تکیه‌گاهی، دچار آشوب‌های روحی می‌شود و پس از آشنایی با مردی به نام سهراب زرجو، به‌رغم مخالفت‌های اطرافیان با او ازدواج می‌کند.

رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم نیز مربوط به دهه ۴۰ شمسی و قبل از وقوع انقلاب اسلامی است. نویسنده هنگام نگارش رمان، ۴۹ سال دارد و چون زندگی در شرایط قبل از انقلاب را تجربه کرده است، به انعکاس مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه در این برهه تاریخی می‌پردازد. مباحث سیاسی رایج در میان شخصیت‌های رمان و بیان گرایش‌ها و فعالیت‌های آنان در این زمینه و تلاش برای اخذ حق رأی زنان، از جمله این مسائل است. پیرزاد زندگی زنان را محور آثار خود قرار داده و هدف اصلی او پرداختن به مسائل زنان است.

فربیا وفی در بهمن سال ۱۳۴۱ در تبریز به دنیا آمد. از نوجوانی علاقه‌مند به داستان‌نویسی بود و چند داستان کوتاه‌اش در گاه‌نامه‌های ادبی آدینه، دنیای سخن، چیستا و مجله زنان منتشر شد. اولین داستان جدی خود را با نام «راحت سدی پدر» در سال ۱۳۶۷ در مجله آدینه چاپ کرد. نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه او به نام در عمق صحنه در سال ۱۳۷۵ و دومین مجموعه، حتی وقتی می‌خندیم در سال ۱۳۷۸ چاپ شد. دو مجموعه دیگر این نویسنده به نام‌های در راه ویلا و همه آفق به ترتیب در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹ منتشر شد. نخستین رمان او پرنده من در سال ۱۳۸۱ انتشار یافت. رمان دومش ترلان در سال ۱۳۸۲ و رمان سوم با عنوان رویای تبت در سال ۱۳۸۴ به چاپ رسید. این رمان ماجرای زن و شوهری به نام جاوید و شیوا و رابطه دوستانه و صمیمی صادق (دوست جاوید) با شیوا و تأثیر

بر افکار و احساسات اوست. در پایان رمان نیز شیوا و جاوید نزدیکی فکری و ذهنیشان را در یک مهمانی به همه اعلام می‌کنند. رمان ترلان نیز، داستان دختری تبریزی با گرایش‌های سیاسی است که ناگزیر به انتخاب شغل پاسبانی می‌شود و برای طی دوره مربوط به آن، به همراه دوستش رعنا، به تهران رفته و وارد آموزشگاه نظامی دختران می‌شود.

وفی هم اکنون با همسر و دختر و پسرش در تهران زندگی می‌کند. از او همچنین رمان رازی در کوچه‌ها و ماه کامل می‌شود در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۹ منتشر شده است. بعد از پایان آخرین اثر این نویسنده است که در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسید. علاوه بر آن وی دیوان اشعار پروین اعتصامی را برای نوجوانان به نثر بازنویسی کرده است.

راوی داستان «رازی در کوچه‌ها»، دختر کوچکی است که کم‌کم کشف می‌کند در کوچه‌ها و خانه‌ها چه خبر است؛ این داستان بیانگر دیدگاه زنانه از نگاه یک دختر کوچک است که بعضی چیزها را برای اولین بار متوجه می‌شود. دغدغه اصلی نویسنده در «ماه کامل می‌شود»، دیدگاه انسان‌ها نسبت به عشق و چرایی و چگونگی آن و رابطه محبت‌آمیز میان آنها است. این مفهوم و مضمون اصلی، از رفتارهای شخصیت‌های اصلی اثر مشهود است. در «بعد از پایان» نیز موضوع مهاجرت را مطرح می‌کند و داستان با سفر به تبریز شروع می‌شود. در واقع نویسنده با بردن شخصیت‌های رمانش به تبریز، قصد دارد

هدف پژوهش حاضر بررسی مسائل مشترک میان شخصیت اصلی زن در دو رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* و *پرندۀ من* با روش توصیفی-تحلیلی است. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا با بررسی این مسائل، وضعیت و نقش زنان را در آثار نویسندگان مورد بحث آشکار سازد. زویا پیرزاد در *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* برشی از زندگی یک زن ایرانی را در دهه ۴۰ شمسی، و فریبا وفی در *پرندۀ من*، این موضوع را در تاریخی نامشخص، اما با توجه به شواهد متن در زمان قبل از وقوع انقلاب اسلامی روایت می‌کند. هر دو داستان به سبک زنانه و از زبان شخصیت اصلی بیان می‌شود و وقایع بر محور زندگی او می‌چرخد.

وجوه تشابه دو اثر

محور اصلی هر دو رمان بیان حقیقت انسانی زن و پرداختن به دغدغه‌ها و شماره کردن رنج‌های او است. هر دو داستان به سبک واقع‌گرایی اجتماعی نگاشته شده‌اند و هر دو نویسنده از منظر زنان به زندگی نگریسته و کوشیده‌اند تا تصویری روشن از زندگی زنان جامعه‌شان را در آثار خود بنمایانند. هر دو رمان از زاویه دید اول شخص روایت می‌شود و موضوعاتی چون نگرش‌های فمینیستی، انتقال دقیق احساس زنانگی، بیان مسائل و مشکلات زندگی زنان، تمایلات، افکار و خواسته‌های آنان با زبانی ساده و نثری گویا در خلال آنها به چشم می‌خورد. شباهت ویژه‌ای میان شخصیت‌های اصلی زن دو داستان از نظر مسائل مربوط به زندگی خانوادگی،

تصویری از این شهر و مردمانش برای خواننده ترسیم کند. وفی در مجموعه داستان «در عمق صحنه» که اولین اثر او و مشتمل بر چهارده داستان کوتاه است، از زندگی زنان بدبختی می‌نویسد که سکوت و توداری از ویژگی‌های بارز آنان محسوب می‌شود و در زندگی فردی و خانوادگی-شان به آخر خط رسیده‌اند. مجموعه داستان «حتی وقتی می‌خندیم» نیز شامل ۲۲ داستان کوتاه است. محوریت تمام این داستان‌ها زنانند. زنانی که در زندگی زناشویی با شکست مواجه شده‌اند و همواره در سایه و متکی به مردان و منفعل بوده‌اند. آنها هیچ تلاشی برای بهبود وضع خود نمی‌کنند، تنها سکوت می‌کنند و اگر خیلی قدرتمند باشند تنها با گرفتن پول از شوهر، خود را قدرتمند می‌دانند و اگر هم ضعیف باشند، تنها اشک می‌ریزند و رازشان را در دل نگه می‌دارند و از پنهان نگاه داشتش لذت می‌برند. مجموعه داستان «در راه ویلا» متشکل از ۱۰ داستان کوتاه است که همه آنها حول محور زندگی زن ایرانی می‌چرخند. زنی که تنهاست و می‌خواهد زندگی بهتری داشته باشد. تمام آنچه در این مجموعه داستان است، وجه اشتراک زن بودن است. در مجموعه «همه اقی»، با هشت داستان کوتاه نیز، وفی روایتگر زنانی است که در جامعه به نوعی فراموش شده‌اند. زنانی که همیشه درگیر مصیبتند و اینکه مردان آنها یا در حال مأموریتند و آنها را تنها گذاشته و یا درک درستی از زن ندارند. توجه به زنان به عنوان افرادی که نیمی از اعضای جامعه را تشکیل می‌دهند، امری گریزناپذیر محسوب می‌شود.

روحیات، اخلاق و عملکرد وجود دارد و همین مسئله زمینه‌ساز انتخاب و مقایسه دو داستان شده است.

قهرمان‌های این داستان‌ها زنانی خانه‌دار هستند که وجودشان با مضامینی چون احساس تنهایی، روزمرگی و تکرار مسائل خانوادگی پیوند خورده است و در طول داستان در نقش همسر-مادر نمود می‌یابند.

آنچه که بیش از هر چیز این دو رمان را به یکدیگر نزدیک می‌کند، تعهد شخصیت اصلی زن در قبال انجام وظایف زنانگی و توجه به حفظ انسجام کانون خانوادگی و مبارزه با مشکلات است. هر دو رمان آغازی مشابه دارند. شخصیت‌های اصلی زن هرچند در ابتدای این رمان‌ها دارای سکون و آرامش مشابهی هستند، اما به تدریج بر اثر بروز تغییراتی در زندگی، دچار تعارضاتی می‌شوند که تا پیش از این در پس پرده غفلت مانده بود. اگرچه شدت این تعارضات در هر دو زن متفاوت است، اما هریک از آنان را به نحوی به سوی بازیافتن فردیت و هویت مستقل می‌کشاند.

محتوا و جایگاه رمان پرنده من

پرنده من برشی از زندگی یک زن ایرانی است که آماده هرگونه ایثار و فداکاری برای حفظ کانون خانواده است. زندگی این زن در هاله‌ای از ترس، یأس، حقارت و بی‌توجهی خلاصه می‌شود. او که از زیر آوار تحمیل‌ها و تحمل‌ها سربرآورده است، از ایستایی و سکوت به اعتراض و حرکت می‌رسد

اما با وجود صبر و تلاش‌ها، در پایان رمان سرنوشتش با فضای تیره و تاریک پناهی، تنهایی و سرخوردگی گره می‌خورد.

نویسنده محتوای اثر را به سبک رئالیسم اجتماعی بیان کرده است و استفاده از زاویه دید اول شخص، این امکان را به او داده تا بتواند دنیای ساده و جهان زنان داستان خود را به خوبی به خواننده بنمایاند. در واقع وفی با پنهان نگه داشتن نام راوی و موضع‌گیری‌های زن‌سالارانه در برابر حقوق زنان، گرایش‌های فمینیستی خود را آشکار کرده است. او پیامی انسانی را به دور از وابستگی‌های اقلیمی و فرهنگی به مخاطبانش منتقل می‌کند و خواهان تغییر نگرش نسبت به جایگاه زنان در جامعه و برابری‌های اجتماعی و فرهنگی است. این رمان از نظر پرداختن به دغدغه‌های انسانی در قالب شخصیت‌های زنانه و بازنمایی چهره واقعی زنان، از اهمیت بسیاری برخوردار است و مورد استقبال منتقدان قرار گرفته است. این کتاب برنده جوایز بهترین رمان سال ۱۳۸۱، سومین دوره جایزه هوشنگ گلشیری و دومین دوره جایزه ادبی یلدا شده است و از سوی بنیاد جایزه ادبی مهرگان و جایزه ادبی اصفهان نیز مورد تقدیر قرار گرفته است.

محتوا و جایگاه رمان چراغ‌ها را من خاموش

می‌کنم

محتوای اصلی این رمان نیز یکتواختی زندگی زنی خانه‌دار به نام کلاریس، خستگی او از این روند و دل بستن به مرد همسایه‌ای که گمان می‌کند دنیای

معنا در متن بوده است. فاطمه حیدری و سهیلا بهرامیان در مقاله «زنان سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد»، فصلنامه اندیشه‌های ادبی (۱۳۸۹) سال دوم از دوره جدید، شماره ششم، زنان داستان‌های پیرزاد را از منظر سلطه‌جویی و تسلیم مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه اشاره می‌کنند که زنان آثار او دو گروهند، برخی خصلت مطیع و سربه‌راه بودن دارند و برخی با اقتدار و آزادی در پی کسب حق و حقوق زنانه خود برآمده‌اند. احمد گلی، فرهاد محمدی و سمیرا نظری در مقاله «روایت گذر از سنت به مدرنیته در داستان طعم گس خرمالو زویا پیرزاد»، بهارستان سخن (فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات فارسی، (۱۳۸۹) سال ۶، شماره ۱۶، به بررسی گذر شخصیت اصلی داستان «طعم گس خرمالو» از سنت به مدرنیته می‌پردازند. نتیجه پژوهش نشان‌دهنده این است که می‌توان داستان را روایت تاریخی برخورد یک جامعه با پدیده مدرنیته قلمداد کرد. همچنین آسیه گودرزی نژاد در مقاله «شخصیت‌پردازی در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، فصلنامه ادبیات فارسی، (۱۳۸۸)، سال ۵، شماره ۱۴، به شخصیت‌پردازی داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» پرداخته و به این نتیجه رسید که شیوه شخصیت‌پردازی پیرزاد در این رمان به صورت ارائه مستقیم شخصیت‌ها با کمک گرفتن از شرح مستقیم توسط اول شخص داستان است. مصطفی دشتی آهنگر در مقاله «تحلیل ساختارگرایانه پیرنگ رمان‌هایی از چهار نویسنده زن»، ادبیات پارسی

بهتری برایش به ارمغان خواهد آورد، است. داستان بر محور بیان تنهایی، تکرار، سکون و آشوب‌های روحی شخصیت اصلی می‌چرخد و در واقع روایتی اجتماعی با گریز به موضوعات عاشقانه، سیاسی و نوعی از فرهنگ و تفکر جامعه دهه ۴۰ شمسی در محله‌ای از آبادان است. فضای توصیف شده در ابتدای رمان، نمایانگر نقش‌های جنسیتی زنانی است که کلاریس نماینده آنان محسوب می‌شود. انتخاب راوی اول شخص، دست نویسنده را در بیان احساسات و افکار شخصیت اصلی باز می‌گذارد. پیرزاد نیز مانند وفی، عمده توجه خود را معطوف بازنمایی موقعیت و جایگاه هم‌جنسان خود در جامعه می‌کند. در واقع چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از نظر داستان‌نویسی و سبک زنانه در بررسی امور مربوط به زنان و در عین حال بازنمایی مسائل اجتماعی، در ادبیات داستانی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این رمان برنده جایزه بهترین رمان فارسی مهرگان سال ۱۳۸۰ شده است.

پیشینه تحقیق

ناصر نیکوبخت، علی دسپ، سعید بزرگ بیگدلی و مجتبی منشی‌زاده در مقاله «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد. تحلیلی بر پایه سبک شناسی»، فصلنامه علمی- پژوهشی نقد ادبی (۱۳۹۱)، سال ۵، ش ۱۸، به بررسی سبک‌شناسی آثار زویا پیرزاد پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که پیرزاد با انتخاب شخصیت‌های زن از نشانه‌های فرازبانی و سبک خاص زنان استفاده کرده است و با این روش درصدد القای زنانگی و تولید

معاصر- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۱۳۸۹)، سال اول، شماره اول به بررسی ساختار رمان‌هایی از چهار نویسنده زن و از جمله پیرزاد و وفی می‌پردازد و به این نتیجه اشاره می‌کند که هر چهار رمان از الگوی یکسانی در پیرنگ برخوردارند.

پژوهش حاضر به این سؤالات پاسخ می‌دهد که نویسندگان این دو رمان چگونه توانسته‌اند جایگاه و وضعیت زنان جامعه را در آثار خود منعکس سازند و در این مسیر تا چه حد موفق بوده‌اند و با برجسته‌سازی کدام مسائل سعی در ارائه تصویری روشن از زندگی زنان داشته‌اند؟ موارد اشتراک و شباهت میان شخصیت‌های اصلی دو داستان و مسائل مطرح شده دو اثر در چه مواردی خلاصه می‌شود؟

فرضیه‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. مسائل فرهنگی اجتماعی، عاطفی و اقتصادی مربوط به شخصیت اصلی زن در این دو رمان به یکدیگر شبیه است.
۲. هر دو زن در برابر مسائل و بحران‌های زندگی واکنش تقریباً یکسانی از خود نشان می‌دهند.
۳. شخصیت اصلی زن در دو رمان از نظر مسائل عاطفی و روانی روند یکسانی را طی می‌کنند.
۴. هر دو زن، نشانه‌های زنان سنتی را با خود یدک می‌کشند.

خلاصه رمان پرنده من

پرنده من از زبان یک زن متأهل حکایت می‌شود که درگیر روزمرگی و سختی‌های زندگی

زناشویی و بچه‌داری است. راوی زنی ۳۵ ساله، دارای دو فرزند به نام‌های شادی و شاهین است و آنچه محور اصلی این رمان را می‌سازد، تلاش او برای حفظ کانون خانواده است. راوی دوران کودکی سراسر رنجی داشته، گوشه‌هایی از ترس این دوره را به دوران بزرگسالی‌اش آورده و همیشه نگران است که این ترس به دخترش شادی نیز منتقل شود. امیر، همسر جوان زن، کارمند بانک است. او با پشت سر گزاردن دوران مستأجری، خانه‌ای کوچک در محله‌ای بسیار پرجمعیت و شلوغ می‌خرد. راوی خوشحال است و می‌خواهد زندگی تازه و خوبی را با همسر و دو فرزندش در خانه جدید شروع کند. او از این که خانواده پس از مدت‌ها اجاره‌نشینی مالک خانه‌ای شده، خوشحال است و به خود می‌بالد؛ اما این خشنودی زیر فشارهای گوناگون زندگی ناپدید می‌شود. امیر به رضایت همسرش چندان اهمیت نمی‌دهد. مدام از کار در اداره می‌نالند و زندگی خود و اطرافیانش را مورد تمسخر قرار می‌دهد. او از زندگی در ایران به ستوه آمده و چاره کار را در مهاجرت می‌بیند. اما زن که به شادی‌ها و خوشی‌های کوچک زندگی دل بسته، با رفتن مخالف است و ماندن در وطن و اداره فرزندانش را بر مهاجرت ترجیح می‌دهد. او از طریقی اطلاع پیدا کرده است که شوهرش پرنده‌ای (رفیقه‌ای) برای بیرون رفتن از مرز دارد که به او خواهد پیوست. شوهر به خاطر این دلبستگی‌ها زن را احمق و نادان می‌داند و قصد دارد تصمیم خود را به او تحمیل کند. سرانجام

تقریباً ۴۰ ساله است که با دخترش امیلی و مادرش المیرا سیمونیان زندگی می‌کند.

زمینهٔ آشنایی دو خانواده، با دوستی امیلی با دوقلوها فراهم می‌شود. هرچند آرتوش چندانی تمایلی به رفت و آمد با همسایه‌ها ندارد، اما کلاریس دعوت خانم سیمونیان را می‌پذیرد و در این مهمانی، با شخصیت امیل آشنا می‌شود. رفت و آمد بین دو خانواده بیشتر می‌شود و کلاریس به تدریج مجذوب رفتارهای مؤدبانه و محبت‌آمیز امیل می‌شود. آرتوش همواره به شطرنج‌بازی و گفت‌وگو با دوستانش مشغول است و توجه چندانی به همسرش ندارد و به همین جهت کلاریس خود را بسیار تنها می‌یابد. از این‌رو، در قلب خود کششی عمیق به امیل احساس می‌کند.

کلاریس، خواهری مجرد به نام آلیس دارد که پرستار است و در یکی از بیمارستان‌های شرکت نفت کار می‌کند. او که تمام هم و غمش یافتن شوهر است، وقتی از حضور امیل در همسایگی کلاریس باخبر می‌شود به فکر آشنایی با او می‌افتد و از خواهرش درخواست می‌کند که ترتیب این آشنایی را بدهد، اما کلاریس تمایل چندانی به این کار ندارد. نینا، دوست قدیمی و صمیمی کلاریس نیز، مهمانی‌ای ترتیب می‌دهد و هدفش آشنا کردن ویولت، دخترخالهٔ مطلقهٔ گارنیک و یوپ هانسن همسایهٔ هلندی خود، است. اما برخلاف انتظارش، یوپ هانسن از آلیس خوشش می‌آید و آلیس نیز به او ابراز علاقه می‌کند. نینا که در رسیدن به مقصودش ناکام مانده، اکنون به فکر آشنا کردن ویولت با امیل

هم قدرت و خودسری مرد بر خواست و علاقهٔ زن غلبه می‌کند. امیر که برای مهاجرت به پول نیاز دارد، سرانجام خانه را می‌فروشد و روانهٔ خارج می‌شود و خانواده را در تنهایی و پریشانی به امان خدا رها می‌کند. زن به تنهایی با مسئولیت سرپرستی دو کودک، در شرایطی نابسامان و یأس‌آلود به ادارهٔ زندگی خود می‌پردازد. او درمی‌یابد که مرد همیشه تنها به خوشی و کامرانی خود فکر کرده، هرگز سعادت و نیکبختی را در زندگی خانوادگی نجسته است. امیر هرگز درک نکرده که تمام تلاش و تقلاي زن برای حفظ کانونی بوده است که هر چهار نفر از آن گرمی گرفته‌اند. تنها زن است که به حفظ قوام و همبستگی خانواده علاقه‌مند است و هنوز هم با تمام نیرو به دنبال نجات آخرین تکه‌های آن است. راوی حراج سه چیز را در پایان داستان، شاهد است: خانه محل زندگی، شوهرش و عمری که در زندگی با وی صرف کرده است. این بربادرفتگی، در بستر جامعه‌ای است که از نظر نویسنده، خواسته و ناخواسته چنین سرنوشتی را برای آدم‌ها رقم می‌زند.

خلاصه رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

این رمان، داستان زندگی کلاریس آیوازیان، زنی ۳۸ ساله است که با همسرش آرتوش، دو دختر دوقلویش آرمینه و آرسینه و پسرش آرمن در آبادان زندگی می‌کند. زندگی آرام و یک‌نواخت این زن با ورود خانوادهٔ سیمونیان در همسایگی آنان، دچار بحران می‌شود. امیل سیمونیان مردی

است و از کلاریس می‌خواهد که مهمانی‌ای ترتیب دهد و کلاریس نیز با بی‌میلی پیشنهادش را می‌پذیرد. در این مهمانی که به اجبار در خانه کلاریس برگزار شده، امیل و ویولت با یکدیگر آشنا می‌شوند و امیل در همین شب قرار ملاقاتی با کلاریس می‌گذارد. کلاریس نیز خود را آراسته، و پذیرای او می‌شود. امیل در این ملاقات، برخلاف انتظار کلاریس، از علاقه‌اش به ویولت سخن می‌گوید. در این لحظه حمله ملخ‌ها اتفاق می‌افتد و کلاریس که دچار عذاب وجدان شده، این اتفاق را در حکم هشدار برای احساسات نامشروعش می‌داند.

چند روز بعد، خانم سیمونیان در دیداری با کلاریس، از تصمیم ازدواج امیل با ویولت صحبت می‌کند و به او می‌گوید که از این ازدواج ناراضی است. چندی بعد، هنگام برگزاری مراسم ازدواج آلیس و یوپ، نینا به کلاریس خبر می‌دهد که خانواده سیمونیان چند روزی است که غیبتان زده و ویولت ناراحت و نگران است. در نتیجه ازدواج امیل و ویولت ناتمام می‌ماند. در پایان رمان، کلاریس پس از پشت سر گذاشتن یک بحران روحی، پشیمان از احساسات گذشته‌اش، به فکر همکاری با خانم نوراللهی، از فعالان جنبش زنان می‌افتد و توجه خود را بیش از پیش معطوف همسر و فرزندانش می‌کند.

با توجه به اشتراک مسائل مربوط به شخصیت اصلی زن در دو داستان مذکور، در این پژوهش به بررسی این مسائل در سه حوزه مسائل روانی، اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی پرداخته می‌شود:

۱. مسائل روانی

مسائل مربوط به امور روانی و عاطفی، طیف وسیعی از مفاهیم را دربرمی‌گیرد اما آنچه که در این پژوهش در حوزه دغدغه‌های روانی زنان قرار گرفته، مسائلی از قبیل هویت‌یابی، تنهایی و وابستگی عاطفی به مردان است. مسائل روانی و عاطفی، زندگی زنان را به طور گسترده تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی از این امور چون احساس تنهایی، موجب ایجاد اختلال‌های روحی از قبیل افسردگی و آشفتگی‌های روانی می‌شود. مسائل روانی زنان رمان‌های مورد بحث عبارت‌اند از:

۱-۱. هویت‌یابی

مفهوم هویت یکی از مهم‌ترین موضوعات علم روان‌شناسی است. «مفهوم هویت "من" تقریباً ۶۰ سال پیش توسط اریکسون در روانشناسی مطرح گردید، وی این اصطلاح را اولین بار برای توصیف اختلال اصلی در میان بعضی از سربازانی که از جنگ جهانی دوم برمی‌گشتند به کار گرفت. اختلالاتی که باعث شد این افراد فاقد حس یکپارچگی و تداوم زندگی خود باشند. بعدها تجربه بالینی اریکسون او را به طرح سؤال‌هایی درباره شکل‌گیری هویت در افراد غیر بیمار هدایت نمود و زمینه طرح نظریه روانی-اجتماعی تحول شخصیت گردید و از آن به بعد هویت وارد مقوله روانشناسی شده است.» (کامرانی فکور، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۷) هویت در سطوح و ابعاد مختلف واکاوی شده است: هویت

معرفی می‌کند و خویشاوندی هویت خانوادگی را مسئله‌ای هویتی می‌داند که چند مفهوم روانی-اجتماعی-جامعه‌ای و جامعه‌شناختی را دربرمی‌گیرد». (دوران، ۱۳۸۶: ۸۹) هویت ملی در این میان، مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به عوامل عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی است. براساس این تعریف، هویت ملی به عنوان مفهومی مرکب و چند رکنی در نظر گرفته شده است که در سطح ذهنیت و رفتار یکایک شهروندان قابل بررسی و جست‌وجو است. (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۱۹۷)

تعریف هویت فرهنگی نیز عبارت است از «هر گروه اجتماعی دارای تاریخ، ضابطه خویشاوندی، شیوه اقتصادی، مقررات و مناسک اعتقادی، زبان و هنر مختص به خود. این خصوصیات که فرهنگ یک جامعه را از جوامع دیگر متمایز می‌سازد معرف شناسنامه فرهنگی آن جامعه است». (نیازی، ۱۳۸۹: ۹۴) هویت فردی هم به صورت رفتارهایی جلوه‌گر می‌شود که به طور بازتابی به وجود می‌آیند. این تصویر بازتابی از خویشتن که بر روایت‌های زندگی‌نامه‌وار منسجم و هموار قابل تجدیدنظر استوار است، در تار و پود انتخاب‌های متعدد او برآمده از نظام‌های مجدد جای می‌گیرد. (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۸)

هویت‌یابی زنان در این دو داستان در سه مرحله قابل بررسی است: نخست شناخت هویت در قالب نقش همسر و مادر، دوم بحران هویت و آخر، تلاش برای دستیابی به هویت فردی مستقل.

اجتماعی، هویت خانوادگی، هویت ملی، هویت فرهنگی، هویت فردی و مواردی از این قبیل. بحث از «هویت انسان» و معضلی به این عنوان، به دوره تازه‌ای از تاریخ فراموشی هستی باز می‌گردد. در جوامع سنتی، در زندگی پیشامدرن هویت مسئله‌ای نبود. طبیعت آدمی به عنوان یک آفریده خداوند، امری ثابت، از پیش روشن و استوار بود. آدمی به گفته مارتین هیدگر تصویری بود که از چشم خداوند یا خدایان دیده می‌شد و هویت او محصول کارکرد یک نظام مقتدر و از پیش تعیین‌شده باورهای دینی و آیینی و اسطوره‌ای بود. انسان در نظامی نمادین جای داشت که هم شناخته شده، و هم روشن‌گر و گشاینده امکانات و جهت‌گیری‌ها بود». (احمدی، ۱۳۷۷: ۳۹)

هویت اجتماعی به ساده‌ترین بیان، تعریفی است که فرد، بر مبنای عضویت در گروه‌های اجتماعی، از خویشتن دارد. هویت اجتماعی اساساً از طریق مقایسه اجتماعی شکل می‌گیرد، مقایسه‌ای که درون گروه و برون گروه را از هم متمایز می‌کند. بنابراین، اگر برای فرد جایگاه و ویژگی‌هایی تعریف شود که تنها با دیگران و در ارتباط با دیگران معنا یابد، هویت اجتماعی او تعریف شده است. (اباذری و چاوشیان، ۱۳۸۱: ۴-۵) اما هویت خانوادگی یک فرد به خصوصیات، مشخصات و به تفکراتی که یک شخص در مورد خانواده خود دارد اطلاق می‌گردد. خانواده معمولاً برجسته‌ترین دسته درون-گروه، در زندگی افراد به شمار می‌آید و شاید از همین‌روست که عبدالمهی با الهام از آگوست کنت، خانواده را اولین هسته هویت اجتماعی-انسانی

۱-۱-۱. هویت‌یابی زن در پرنده من

هویت زن در این دو داستان تنها در نقش همسر و مادر نمود می‌یابد، گویی ماهیت فردی آنها با مفهوم خانواده گره خورده است. «در حقیقت می‌توان گفت زن متأهل خواه از چشم خود و خواه از چشم دیگران هویت جداگانه‌ای ندارد. زنان متأهل عموماً نیازهای خانواده را بر خواست‌ها و امیال خود ارجح می‌شمارند و در چشم دیگران تداعی کننده خانواده خود هستند. (آبوت، ۱۳۸۰: ۱۲۱) شخصیت اصلی زن پرنده من، پیش از اینکه به وجود خود به عنوان فردی مستقل با علائق و خواسته‌های شخصی بیندیشد، به خود به چشم یک همسر می‌نگرد و در ایفای این نقش هیچ قصوری از او سر نمی‌زند. در نتیجه، باور هویت زنانه، در قالب نقش همسری است که با رفتن امیر به باکو هیچ مخالفتی نمی‌کند و وظیفه حفظ کانون خانواده را به تنهایی برعهده می‌گیرد: «انگار تنها امشب قادر هستم مزخرفاتی مانند زندگی مشترک و کانون گرم خانواده و کوفت و زهرمار را دور بریزم و تعریف‌های خودم را ابداع کنم. این زندگی من است و این دو بچه مال من هستند.» (وفی، ۱۳۸۱: ۱۱۵) جلوه دیگر هویت این زن در قالب نقش مادری نمود یافته است. مسئولیت مادری به صورت امری غیرقابل انکار، به تدریج بخشی از هویت این زن متأهل گردیده است و او ماهیت حقیقی خود را پس از همسر بودن، در مادر بودن می‌داند.

آنچه که در ارتباط با هویت‌یابی زن داستان پرنده من حائز اهمیت است، مسئله بحران هویت

است. این زن، هرچند در ابتدا هویت مستقلی برای خود در نظر گرفته بود، اما در طول داستان به تدریج دچار بحران در هویت می‌شود. او ابتدا انتظار دارد که با ازدواج و تشکیل خانواده هویت مستقلی بیابد، اما به تدریج افکار و اندیشه‌هایی در ذهنش غالب می‌شود که با هویت وجودی او در تعارض است. او زمانی که به خاطرات کودکی‌اش باز می‌گردد، درمی‌یابد که همیشه خواسته‌هایش را کتمان کرده و خود را آنچنان که باید نشناخته است، از این‌رو، دچار دغدغه‌های هویتی بسیاری می‌شود: «در نقش بچه هم هیچ بودم. حضورم معنایی نداشت. مادر مرا به عشق پسر به دنیا آورده بود و دختر از آب درآمده بودم.» (همان: ۷۹) پس از ازدواج و در زندگی خانوادگی‌اش نیز، زمانی که می‌فهمد هیچ جایگاهی برای شوهرش ندارد، به لحاظ ذهنی با تعارض‌هایی مواجه می‌شود و این مسئله هویت زنانه‌اش را در قالب نقش همسری دستخوش تحول قرار می‌دهد. او در میان هویتی که به عنوان یک زن از او انتظار می‌رود و آنچه که خود می‌خواهد باشد در نوسان است: «گناهانم حالا دیگر یکی دوتا نیست... من نه مادرم، نه زخم و نه دخترم. هیچم. از عهده هیچ کدام از نقش‌هایی که به من داده‌اند، برنمی‌آیم.» (همان: ۷۹) گاهی بر طبق همان روند پیشین به ایفای نقش زنانه‌اش می‌پردازد و گاهی پا را فراتر از این محدوده می‌گذارد و تعهدات خود نسبت به این نقش را کنار می‌گذارد و از قالب همیشگی‌اش بیرون می‌آید و به همین دلیل است که در تعریف هویت ثابتی از خود حیران می‌ماند.

زمینه فقط منجر به ایجاد نیاز به کشف هویت واقعی خود می‌شود.

۱-۱-۲. هویت‌یابی کلاریس در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

کلاریس نیز هویت حقیقی خود را در ایفای نقش زنانگی در قالب همسر-مادر خلاصه کرده است. او با وجود اینکه درگیر مسائل خانوادگی و رسیدگی به همسر و فرزندان است، گاهی نیز به دنبال کشف ماهیت و جایگاه خود در میان دیگران است: «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمی‌پرسید تو چه می‌خواهی؟ می‌خواهم چند ساعت در روز تنها باشم، می‌خواهم با کسی از چیزهایی که دوست دارم حرف بزنم». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۷۷) کلاریس معنای واقعی زندگی را در ذهن خود جست‌وجو می‌کند و برای شناخت چهره واقعی خود می‌کوشد. اما در این جست‌وجو به نتیجه‌ای نمی‌رسد و همچنان سرگشته و حیران باقی می‌ماند. او هنگامی که به موقعیت خود در میان خانواده‌اش پی می‌برد، درمی‌یابد که برای آنان در حکم ابزاری بیش نیست و در نتیجه دچار بحران هویت می‌شود: «این هم جوابم، بچه‌ام فکر می‌کند غرغرو و ایراد گیرم. شوهرم حاضر نیست یک کلمه با هم حرف بزنیم. مادر و خواهرم فقط مسخره‌ام می‌کنند و نینا که مثلاً با هم دوستیم فقط بلدست کار بکشد». (همان: ۲۰۲) او که شخصیتی منفعل و تا حدودی بی‌اراده است، اکنون می‌خواهد مانند خانم نوراللهی هویتی تازه در اجتماع بیابد، به دیدار او می‌رود و در این ملاقات است که از

هریک از زنان داستان‌های پیرزاد و وفی، پس از پشت سر نهادن دوره‌ای از بحران هویت، در نتیجه عوامل گوناگون به سمت کشف و شناخت هویت حقیقی و دستیابی به ماهیتی مستقل می‌کوشند. در زندگی زنان این داستان‌ها اتفاق‌هایی می‌افتد که در حکم تلنگری برای بیداری آنان است. قهرمان زن داستان پرنده من، زمانی که با ناکارآمدی و بی‌مسئولیتی شوهرش نسبت به زن و فرزندان مواجه می‌شود، دچار تعارض‌هایی شده و همین تعارض‌ها، عاملی برای آگاهی یافتن زن نسبت به ماهیت حقیقی خود می‌شود و به تلاش‌های وی در جهت رسیدن به فردیت جهت می‌دهد. او در پایان داستان نسبت به توانمندی‌های وجودی خود آگاهی می‌یابد و مصمم و با اراده به فروش خانه و رفتن امیر به کانادا اعتراض می‌کند، اما عملاً در منصرف ساختن امیر از مهاجرت و بازگرداندن او به کانون خانواده ناتوان است و همچنان هویت خود را در نقش مادر خلاصه می‌کند و وظیفه اصلی‌اش را پاسداری از زندگی خانوادگی می‌داند: «بچه‌ها یک نگاه به او می‌کنند و یک نگاه به من که آماده رفتن می‌شوم. امیر جلو آشپزخانه ایستاده و شبیه جنگ‌جویی شده است که باور نمی‌کند حریفش بی‌صدا راهش را بکشد و میدان را ترک کند». (همان: ۱۴۰) در واقع او هر چند می‌کوشد تا تسلیم و سکوت را کنار بگذارد و با قاطعیت و صلابت در برابر تصمیم همسرش مقاومت کند، اما در این مسیر موفق نمی‌شود و در همان پوسته همیشه خود می‌ماند. در نتیجه تلاش او در این

۲-۱. تنهایی

یکی از مسائل روحی مشترک زنان هر دو رمان، احساس تنهایی است. جان کاپیو، استاد دانشکده روانشناسی دانشگاه شیکاگو، تنهایی را این طور تعریف می‌کند: «نشانه آزار دهنده‌ای که هدف آن ترغیب ما به برقراری ارتباط است». زنان متأهلی که احساس تنهایی می‌کنند باید به این نشانه توجه نمایند و برای برطرف کردن این وضعیت اقدام کنند. تنهایی اگر کنترل نشود، قدرت این را دارد که ازدواج را بر هم بزند و می‌تواند بر سلامت جسمی هم تأثیر منفی بگذارد. (شکریگی، ۱۳۹۱: ۵۰)

عوامل عاطفی و خانوادگی در به وجود آمدن تنهایی شخصیت اصلی زن در دو رمان مؤثر است و از این رو، مسئله تنهایی آنها، در دو بعد عاطفی و خانوادگی بررسی می‌شود. در بعد عاطفی، تنهایی، عامل احساسات نقش مؤثری دارد که احساس تنهایی مربوط به آن بیشتر به عدم وجود رابطه عاشقانه و ارضاکننده نیازهای حمایتی و عاطفی و نداشتن یک همراه (همسر) دوست‌داشتنی و شریک غم و شادی، تعریف و گاهی اوقات نیز در روابط جنسی منعکس می‌شود. (رحیم‌زاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳۰) تنهایی زنان دو رمان ارتباط عمیقی با کمبودهای عاطفی دارد. زمانی که این زنان پاسخ مناسبی به نیازهای عاطفی و احساسات خود نیابند، دچار احساس تنهایی می‌شوند و این مسئله زمینه‌افسردگی را در آنها به وجود می‌آورد.

زندگی شخصی‌اش بیرون کشیده می‌شود و به آشوب‌های درونی‌اش پی می‌برد: «راه رفتم و فکر کردم مدام در خانه ماندن و معاشرت با آدم‌های محدود و کلنجار رفتن با مسائل تکراری کلافه‌ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم مثل خانم نوراللهی». (همان: ۱۹۸) از سوی دیگر آشنایی با امیل و خانواده‌اش، زندگی یکنواخت کلاریس را دگرگون کرده و موجب ایجاد تحول در شخصیت او می‌شود. او که پیش از این در حباب زندگی شخصی خود مانده بود، اکنون از این حصار خارج شده و به خودشناسی می‌پردازد. نویسنده با خلق شخصیت کلاریس و پرداختن به مسائل او، هویت‌یابی و کشف معنای زندگی را در رأس توجه خود قرار داده است.

کلاریس هرچند برای شناخت هویت واقعی خود می‌کوشد، اما در این زمینه موفق نمی‌شود و نمی‌تواند تحول و تغییر خاصی در خود به وجود آورد. بنابراین، همان روال عادی زندگی‌اش را در پیش می‌گیرد و تا پایان رمان در همان نقش اولیه خود باقی می‌ماند. هر شب همسر کلاریس قبل از خواب، از او می‌پرسد: «چراغ‌ها را تو خاموش می‌کنی یا من؟» و کلاریس هم هر بار به او می‌گوید که چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. «بازتاب زندگی کلاریس در مقام مادر و زن خانه‌دار را در همین یک جمله می‌توان دید». (نیکویخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۲) بنابراین، تلاش کلاریس برای کشف هویت زنانه و شخصی خود به نتیجه مشخصی نمی‌رسد.

اقتصاد، تحولاتی نیز در ارزش‌ها، افکار و اندیشه-ها، اخلاق و روحیات افراد پدیدار شد. در نتیجه تحولات فکری و فرهنگی حاصل از پدیده مدرنیته، اعمال، رفتار و افکار انسان‌ها را دستخوش تغییر کرده است. انسان معاصر، معنویات و مسائل روحی خود را تحت سلطه مدرنیسم می‌بیند. یکی از پیامدهای منفی و مخرب این پدیده که در این دو اثر به آن اشاره شده، فردگرایی زنان و رواج طلاق عاطفی در میان زوجین است. این فرآیند به طور گسترده نگرش و برخورد زنان و ذهنیت و رفتارشان نسبت به مسائل را متحول نموده است. «تنهایی زنان در خانواده و جامعه شهری، از پیامدهای مدرنیته است. زنانی که در خانواده حضور دارند اما دچار طلاق عاطفی شده‌اند و تداوم حضورشان در خانواده، به دلیل داشتن فرزندان است که حضور والدین را به دنبال دارد و یا نداشتن منبع درآمدی که بتواند تأمین کننده مایحتاج او باشد و یا دلایل دیگر». (شکریگی، ۱۳۹۱: ۱۴)

شیوع احساسات ناخوشایند تنهایی، افسردگی، پوچی و بی‌ارزشی، کمبودهای عاطفی و مواردی از این قبیل، که گاهی موجب از هم گسیختگی روابط میان زن و شوهر و سرد شدن کانون خانواده می‌شود، از نشانه‌های واکنش زنان رمان نسبت به پدیده مدرنیته است.

کلاریس که همواره درگیر رسیدگی به امور مربوط به خانه است، پس از مدتی درمی‌یابد که کسی به خواسته‌ها و نیازهای درونی‌اش توجهی

کلاریس در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از بی‌اعتنایی آرتوش (همسرش) ناراحت است. آرتوش همیشه درگیر مسائل سیاسی است، اما کلاریس این را بر نمی‌تابد. آرتوش خواسته‌های عاطفی او را نادیده گرفته و چندان تمایلی به ابراز محبت و دلجویی از او ندارد. بنابراین، کلاریس زمانی که نیازهای عاطفی درونی‌اش را بی‌پاسخ می‌بیند، احساس تنهایی وجودش را فرا می‌گیرد و این تنهایی مدام تکرار می‌شود. قهرمان زن رمان پرنده من نیز از این نظر حالتی شبیه به کلاریس دارد. عدم وجود روابط عاشقانه میان او و امیر و حتی وجود کمترین دلبستگی و علاقه‌مندی از سوی همسر، او را با تنهایی مواجه می‌سازد. وی نیز از کم توجهی و روابط سرد امیر رنج می‌برد و با وجود وابستگی عاطفی‌ای که به امیر دارد، به تدریج دچار احساس تنهایی می‌شود: «می‌دانستم که او با من هیچ‌جا نمی‌آید. جا خوردم و احساس تنهایی و سرخوردگی مثل هوویی فاصله بین من و امیر را اشغال کرد». (وفی، ۱۳۸۱: ۱۶) در واقع می‌توان گفت که محور اصلی پرنده من بر تنهایی زن استوار است. زنی که به دلیل بی-توجهی و لاقیدی همسرش نسبت به خانواده، ناچار است یکه و تنها در برابر حوادث و مشکلات زندگی بایستد و مقاومت و شکیبایی را لحظه‌ای از خود دور نسازد.

تنهایی و فردگرایی زنان را نیز می‌توان از نتایج مدرنیسم و زندگی مدرن در جوامع شهری دانست. در پی تحولات به وجود آمده در سطح تکنولوژی‌های صنعتی و رشد سرمایه‌داری و

ندارد. از سوی مادر، خواهر و همسرش نیز مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و این مسئله او را دچار احساس تنهایی می‌کند: «مادر برای اینکه با آلیس باشد آمد آبادان برای این که نزدیک من باشد؟ تا حالا چه کسی کاری را فقط برای من کرده؟» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۷۸) بنابراین، کلاریس نمونه بارز ترس و تنهایی و حسرت است و در اوج این تنهایی، ناخودآگاه درگیر اوهام و خیالات می‌شود.

مهم‌ترین رویدادی که بر تنهایی زن رمان پرنده من دامن می‌زند، رفتن امیر و تنها گذاشتن همسر خود با دو فرزند است. مسئولیت بزرگ کردن فرزندان و مدیریت خانواده از یک سو، و نبود همسر از سوی دیگر، زن داستان را بیش از پیش با واقعیت ناگوار تنهایی مواجه می‌سازد: «لرزه‌های زندگی را احساس می‌کنم. بوی جدایی را می‌شنوم. زندگی عوض خواهد شد. ممکن است هر کاری بکنیم و نتوانیم همگی دور هم جمع بشویم همان‌طور که حالا شده‌ایم». (وفی، ۱۳۸۱: ۱۰۱) در این هنگام است که او می‌فهمد شوهرش تکیه‌گاه و پناهی برای اتکا نیست و در نتیجه خود را با وجود داشتن همسر و فرزندان تنها می‌یابد.

۳-۱. وابستگی عاطفی به همسر

یکی از شاخصه‌های شخصیت اصلی زن در هر دو داستان، وابستگی به همسر از لحاظ عاطفی است. سلامت عاطفی عامل سلامت روانی افراد محسوب می‌شود و به همین دلیل توجه به

وضعیت روحی و روانی برای هر فرد امری ضروری تلقی می‌شود: «هر فردی می‌داند که دارای عاطفی است و زندگی بدون عواطف، زندگی تیره، مکانیکی و بی‌رنگ خواهد بود. از طرف دیگر، سلامت روانی و عقلی شخص به سلامت عاطفی او بستگی دارد، زیرا نظر شخص نسبت به خودش، دیگران، اوضاع اجتماعی و زندگی به طور کلی از چگونگی رشد و تکامل عواطف وی متأثر می‌شود». (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴: ۲۴۷)

از نظر روان‌شناسان، مفهوم وابستگی «عبارت از رابطه عاطفی پایدار است که شخصی با شخص دیگری برقرار می‌کند». (وندرزندن، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

نویسندگان آثار داستانی مورد بحث، با برجسته ساختن موضوع وابستگی عاطفی زن به همسر، در واقع در پی آن هستند تا به جایگاه زن در برابر مسائل و مشکلات عاطفی که آنها را گاه تا مرز افسردگی می‌کشاند، اشاره کنند. وابستگی عاطفی سبب می‌شود که زن تمام ارزش، هویت فردی و هستی خود را در وجود همسر خلاصه کند و این مسئله بر شکل‌گیری هویت وابسته و غیرمستقل در او مؤثر است. کلاریس و زن رمان پرنده من، آن‌چنان نسبت به همسران خود احساس علاقه می‌کنند که گویی وجود خود را نادیده انگاشته و فقط به وجود همسر توجه دارند. همچنین این احساس وابستگی، موجب می‌شود که زنان از جانب همسرانشان انتظار محبت و عشق داشته باشند، و زمانی که با بی‌اعتنایی و کم‌توجهی از سوی آنها مواجه می‌شوند، دچار

را نادیده می‌گیرد و بنابراین، کلاریس دچار خلأ عاطفی می‌شود: «هیچ وقت نمی‌پرسید چرا ناراحتی؟ شاید دلگیری‌ام اصلاً ربطی به خودش نداشت، مثل همین امشب، ولی هیچ وقت نمی‌پرسید». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۸۶) در واقع هر دو زن مورد بحث در زندگی مشترک خانوادگی خود هر چه بیشتر به ابراز علاقه و احساسات قلبی خود نسبت به همسر می‌پردازند، بیشتر با سرکوب عواطف خود از سوی آنها مواجه می‌شوند و این مسئله به تدریج آنها را به سوی کمبودهای عاطفی می‌کشاند. بی‌اعتنایی نسبت به احساسات و وابستگی عاطفی زنان داستان، موجب تغییر نگرش آنها نسبت به شوهر و بی‌زاری از او، سرد شدن روابط و حتی خیانت و بی‌وفایی در حق همسر می‌شود. قهرمان زن رمان *پرنده من*، در برابر بی‌پاسخ ماندن نیازهای عاطفی‌اش از سوی همسر، به تدریج به سمت بی‌تفاوتی و حتی بی‌زاری از او کشیده می‌شود. او دیگر از امیر بیزار است اما این نفرت را بروز نمی‌دهد: «من باید مفلوک‌تر از همه باشم که وقتی سیرم، سرم را روی شکم کسی که بیش از همه از من سیرم، بگذارم و به آب‌کشی توی روده‌هایش گوش کنم و تازه شرمند آن همه سیری باشم». (وفی، ۱۳۸۱: ۶۲) همچنین در نتیجه قطع وابستگی عاطفی، کم‌کم به خوداتکایی و استقلال و ثبات شخصیت می‌رسد تا جایی که به تنهایی مسئولیت اداره زندگی و سرپرستی فرزندانش را برعهده می‌گیرد.

کلاریس اما راهی دیگر در پیش می‌گیرد. او با همسایگی امیل (مردی ۴۱ ساله) در نزدیکی

اختلالات روحی و افسردگی شدیدی شوند. قهرمان زن داستان *پرنده من*، با وجود احساس علاقه‌مندی و وابستگی عاطفی نسبت به شوهرش، همواره از روابط سرد و بی‌اعتنایی امیر رنج می‌برد و این مسئله موجب ایجاد خلأ عاطفی در وجود او می‌شود. او می‌داند که برای امیر هیچ جایگاهی ندارد. تمام فکر و ذهن امیر درگیر مسائل کاری و به ویژه مهاجرت به کانادا است، اما زن داستان که تنها در آرزوی داشتن یک زندگی معمولی همراه با صمیمیت و محبت در کنار همسر و فرزندان است، از این موضوع ناراحت و نگران است. او بدون وجود امیر، ادامه زندگی را سخت می‌داند زیرا توانمندی‌ها و ماهیت مستقل فردی خود را باور ندارد. در مقابل، امیر نه تنها به فکر خواسته‌ها و نیازهای عاطفی همسرش نیست، بلکه در عین بی‌توجهی او را با دو فرزند کوچک تنها می‌گذارد و به دنبال آرزوهای خود می‌رود. بنابراین، سرخورده‌گی‌های عاطفی چنان وجود این زن را تحت تأثیر قرار می‌دهد که او را دچار اختلالات روحی و ترس و تردید می‌کند. افکار پریشان ذهن او بیانگر وابستگی عاطفی شدید به همسر و نیاز به جلب محبت اوست: «نامیدانه به خودم می‌گویم اگر او در آن خیابان نزدیک مترو با زنی لحظه شادی داشته باشد ... نمی‌توانم به ترتیب به چیزی فکر کنم... در نهایت یک خیال سمج‌تر از بقیه است؛ خیال زن و مرد عاشق». (وفی، ۱۳۸۱: ۱۰۵)

کلاریس اما با وجود علاقه‌مندی و وابستگی عاطفی نسبت به آرتوش، با بی‌اعتنایی از سوی او مواجه می‌شود. آرتوش نیازهای عاطفی همسرش

خانه‌شان و آشنایی با او، بیش از پیش به فکر بی-اعتنایی آرتوش می‌افتد و احساس شیفتگی نسبت به امیل وجودش را فرا می‌گیرد و به دنبال این است که کمبودهای عاطفی خود را با ایجاد ارتباط با امیل جبران کند و به همین دلیل نیز در وجود خود نسبت به امیل تمایلات عاطفی شدیدی احساس می‌کند: «به گل نخودی‌ها نگاه کرد. می‌فهمم چرا همه دلشان می‌خواهد با تو حرف بزنند. حرف زدن با تو راحت است. نگاهم کرد: انگار آدم سال‌هاست می‌شناسدت». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۰۳) در واقع او دچار توهم و سوء تفاهم شده و محبت‌ها و احترام‌های امیل را دلیل بر عشق او می‌داند. او نیز پس از پشت سر نهادن یک دوره بحران روحی، سرانجام به کانون خانواده باز می‌گردد.

۲. مسائل اجتماعی

زندگی فردی و اجتماعی زنان در بستر جامعه و ارزش‌های فرهنگی- اجتماعی حاکم بر آن قرار دارد. زنان به دلیل موقعیت فرودستان نسبت به مردان و تصویری که از ضعف آنها در مقابل مردان وجود دارد، کمتر توانسته‌اند به جایگاه حقیقی خود دست یابند. در جوامع سنتی، زنان بیشتر از مردان تحت تأثیر مسائل فرهنگی- اجتماعی حاکم بر جامعه قرار می‌گیرند. این عوامل از سویی موجب محدود شدن حضور زنان در اجتماع، و ناممکن بودن اظهار توانمندی- های ذاتی و اثبات هویت واقعی خود می‌شود، و از سوی دیگر سبب می‌شود که از آزادی عمل

کمتری برخوردار شوند و در نتیجه روحیه سازش و سکوت در آنها به وجود آید. در واقع زنان سرمایه اجتماعی جوامع به شمار می‌آیند و این مسائل می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری برای آنها به دنبال داشته باشد. لذا شناخت این مسائل از پیش‌شرط‌های اساسی در حل و فصل مشکلات و دغدغه‌های زنان است. از جمله مسائل اجتماعی- فرهنگی زنان دو رمان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۲. محصور ماندن در خانه

امری که در وهله نخست بیش از هر چیز توجه خواننده را برمی‌انگیزد، اهمیت دادن نویسندگان مورد بحث به شخصیت زنان خانه‌دار است. چراکه تصویر زن در تفکر مردسالارانه سنتی تا آن حد به مفهوم خانه‌گره خورده است که در جامعه سنتی ایران و در مقیاسی وسیع برای نامیدن زن از واژه «منزل» استفاده می‌شده است. (ولی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۹۶) طرز تلقی زنان از خود به عنوان همسر و مادری نمونه، همچنین تأکید بر فعالیت‌های خانه-داری و انزوای اجتماعی زنان از عوامل اصلی محصور ماندن آنان در چارچوب خانه محسوب می‌شود. وجود فرهنگ مردسالارانه نیز که به زنان اجازه حضور گسترده در عرصه‌های اجتماعی را نمی‌دهد و او را محدود به محیط خانه می‌کند، از دیگر عوامل این مسئله محسوب می‌شود. جامعه نیز همواره به زن در جایگاه فردی که مسئولیت اداره امور خانواده را برعهده دارد می‌نگرد. این عامل سهمی به‌سزا در محصور ماندن زن در

در محدوده خانه و در حال انجام وظایف تکراری خانه‌داری به تصویر کشیده است و از این طریق نگاه منتقدانه‌اش را به مسئله روزمرگی و تکرار و تداوم کسالت‌آور وظایف زنانه معطوف کرده است. تمام زندگی کلاریس در رسیدگی به همسر و فرزندان و مسائل خانوادگی خلاصه می‌شود. تنها اتفاق روزانه‌ای که روند زندگی‌اش را از حالت سستی و رکود خارج می‌سازد، دیدار با مادر و خواهرش است. او که تنها خواسته‌اش یافتن فرصتی برای فکر کردن به خود است، از این روزمرگی دنیای خانگی خسته و بیزار و به دنبال راهی برای رهایی از این وضعیت است: «از تصور کارهایی که باید می‌کردم دلم گرفت. درست کردن شام، برنامه‌ریزی برای مهمانی پنجشنبه، بحث با آرمن ... کاش می‌شد به جای همه این کارها که دوست نداشتم بکنم و باید می‌کردم، لم می‌دادم توی راحتی سبز و می‌فهمیدم مرد قصه ساردو بالأخره بین عشق و تعهد کدام را انتخاب می‌کند». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۷۹)

بنابراین، کلاریس هرچند نسبت به این روزمرگی و یکنواختی زندگی خود آگاه است اما از یافتن چاره‌ای برای حل این مشکل عاجز می‌ماند.

۲-۲. تعهد به حفظ انسجام کانون خانواده

خانواده در نگاه مادرانه، مهم‌ترین محور اندیشه‌های زن را تشکیل می‌دهد. «شوهر و فرزندان جایی برای بقیه دل‌مشغولی‌های او باقی نمی‌گذارند و زن از این دیدگاه همه رویدادهای پیرامونش را تفسیر می‌کند. زن-مادر با درون-

محدوده خانه دارد. از دیدگاه جامعه سنتی ایران، شخصیت زن با خانه و امور مربوط به آن گره خورده است و خود زنان نیز این موضوع را بدون هیچ تردید و اعتراضی پذیرفته‌اند. شخصیت اصلی زن رمان‌های مورد بحث، هر دو زنان خانه‌داری هستند که اکثر اوقات خود را در خانه سپری می‌کنند و به بیان رویدادهای زندگی خود که در این فضا تجربه کرده‌اند، می‌پردازند. محصور ماندن در چارچوب خانه به خودی خود موجب ایجاد روزمرگی و احساس یکنواختی در زندگی زنان خانه‌دار می‌شود.

سپری کردن اغلب اوقات در محدوده خانه و خستگی از انجام وظایف تکراری همیشگی، یکی از نموده‌های برجسته رمان‌های نویسندگان مورد بحث است. در *پرنده من* شخصیت زن از داشتن یک خانه کوچک احساس خوشحالی می‌کند، با این وجود، سپری شدن اکثر اوقات وی در این خانه، به احساس روزمرگی و یکنواختی در او می‌انجامد. به طور کلی، این زن خانه‌دار با اینکه از شرایط و وضعیت خود ناراضی است، برای تغییر آن هیچ تلاشی نمی‌کند و خود را به دست رویدادهای تکراری زندگی‌اش می‌سپارد. زندگی او در خانه فاقد تحرک و جنبش است و همین مسئله موجب شده که به سکون و آرامش و یکنواختی خو کند: «امیر می‌گوید: همین رفتارهایت باعث می‌شود به تو بگویم خرس قطبی. تو از تغییر می‌ترسی. از تحرک می‌ترسی. ماندن را دوست داری». (وفی، ۱۳۸۱: ۳۷) پیرزاد در ابتدای *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، زن را

گرایی و دوراندیشی در حالی که ظاهراً به اندازه پدر فعال به نظر نمی‌رسد، نقش مهمی در حفظ کانون خانواده و ایجاد ثبات و آرامش آن برعهده دارد». (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۹) نقش همسر- مادر در آثار پیرزاد و وفی، شناخته‌شده‌ترین نقشی است که می‌توان برای زن متصور شد. کلاریس و شخصیت اصلی زن پرنده من، با وجود اینکه اغلب اوقاتشان مصروف فعالیت‌های درون خانه و رسیدگی به همسر و فرزندان می‌شود و از این‌رو، هویت مستقلی جدای از خانواده برای خود قائل نیستند، اما در عین حال به عنوان فردی متعهد در قبال زندگی خانوادگی از هیچ تلاشی برای حفظ و استحکام بنیان خانواده دریغ نمی‌کنند و هرچند بر محدودیت‌های ناشی از انحصار در چارچوب خانه و استمرار بر انجام وظایف همیشگی و یکنواختی حاصل از آن واقفند، اما خواسته‌ها و نیازهای خانواده را بر امیال و امور شخصی خود ترجیح می‌دهند. از این منظر شخصیت این دو زن یادآور زنان سنتی و از خودگذشتگی و صبر و صف‌ناپذیر آنان در قبال زندگی خانوادگی است. بر طبق نگرش‌های جامعه نسبت به وظایف و مسئولیت‌های زنان مبنی بر حفظ کانون خانواده، فرزندپروری و همسررداری، اغلب زنان تعهد ویژه‌ای نسبت به ایفای این نقش‌ها در خود احساس می‌کنند، به گونه‌ای که وجود خود را تنها در خدمت خانواده می‌دانند و ممکن است اهمیت چندانی به خواسته‌های شخصی خود ندهند. شخصیت اصلی زن رمان‌های پیرزاد و وفی، زنان خانه‌داری هستند که تمام هم و غمشان، حفظ

کانون خانوادگی و ایفای نقش زنانه به صورت تمام و کمال است. این زنان هرگاه که احساس کنند خطر یا آسیبی، استحکام بنیان خانواده را تهدید می‌کند، با تمام توان و تلاش خود به حراست از خانواده می‌پردازند و در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

قهرمان زن پرنده من، نمونه بارز اغلب زنان ایرانی با تمام مشکلات و خصوصیات خاص خود محسوب می‌شود. برجسته‌ترین ویژگی این زن، متعهد بودن در قبال زندگی خانوادگی است که به صورت یک وظیفه گره خورده با شخصیت زنانه- اش درآمده است. این زن در برابر سختی‌های زندگی، هیچگاه احساس ضعف و سستی به خود راه نداده و پابرجا و استوار به ایفای نقش زنانه خود می‌پردازد و هر جا که لازم باشد مسئولیت- های مربوط به شوهرش را نیز به دوش می‌کشد. امیر که حسرت زندگی در خارج از کشور را می‌خورد، مهاجرت را تنها راه حل مشکلاتش می‌داند و سرانجام نیز رؤیای خود را محقق می‌سازد، اما قهرمان زن داستان با بینش و تعهدی عمیق، خود را موظف به نگهداری از فرزندان می‌داند: «در خیال امیر را از خانه دور می‌کنم. او باید برود؛ به خاطر آینده. خودم را در مرکز خانه قرار می‌دهم. اما من باید بمانم. نمی‌شود با دو بچه کوچک به جای غریبه رفت و آواره شد. پس باید ماند». (وفی، ۱۳۸۱: ۹۶) همچنین او زمانی که از تصمیم قطعی شوهرش مبنی بر رفتن به کانادا آگاه می‌شود، تا لحظات آخر به دنبال حفظ آرامش و سکون و صمیمیت در خانواده است: «در خانه‌مان

جشنی است که فقط من از آن خبر دارم. جشن برای حفظ این لحظه. لحظه‌ای که احتمالاً فردا نخواهد بود». (همان: ۱۰۱)

شخصیت کلاریس نیز به صورت زن و مادر نمود یافته است. او تمام زندگی‌اش را در امور مربوط به فرزندان و همسرش خلاصه می‌کند و چنان خود را وقف انجام این وظایف کرده است که فرصت چندانی برای پرداختن به امور شخصی خود ندارد، او با مسئولیت‌پذیری به خوبی از عهده ایفای نقش زنانه‌اش برمی‌آید. در واقع توجه به حفظ ثبات خانواده بزرگ‌ترین دغدغه ذهنی اوست که در راه دستیابی به این هدف تمام وجود خود را بدون هیچ چشم‌داشتی قربانی می‌کند: «از صبح تا شب جان می‌کنم برای تو و بچه‌ها که چی؟ که تو هر کار دوست داری بکنی. شطرنج بازی کنی. به خیال خودت کارهای مهم بکنی. قهرمان بازی در بیاوری و بچه‌ها جان به سرم بکنند و وقت نداشته باشم برای خودم و کسی یک بار هم نگویند خسته شدمی و-». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۲۵۸) اما نکته قابل تأمل در رابطه با کلاریس به عنوان زنی متعهد در برابر وظایف زنانه خود، ارجح شمردن پایداری زندگی خانوادگی بر احساسات و تمایلات شخصی است و این بیانگر احساس مسئولیت او در قبال خانواده است. کلاریس با ورود عشق جدید (امیل) به زندگی‌اش، برای مدت کوتاهی دچار احساسات و تعارضات درونی می‌شود. او که در عین حال از احساس تنهایی رنج می‌برد، به برقراری ارتباط با امیل می‌پردازد اما همچنان به زندگی خانوادگی پایبند است

و این مسئله موجب قصور وی در انجام وظایف خود در محدوده خانه نمی‌شود و در نهایت نیز در برابر احساسات نامشروع خود- که در اثر سوء تفاهم به وجود آمده بود- ایستادگی می‌کند و تنها به خاطر خانواده از خواسته‌های شخصی خود دست می‌کشد. این موارد بیانگر ارزشمندی کانون زندگی خانوادگی در نظر کلاریس است.

۲-۳. انجام وظایف کلیشه‌ای جنسیتی

انجام وظایف و نقش‌های کلیشه‌ای جنسیتی که از پیامدهای تقسیم کار مبتنی بر جنسیت است، اغلب موجب ایجاد احساس خستگی در زنان می‌شود. «فمنیست‌ها اغلب این نکته را خاطرنشان می‌کنند که به‌طور کلی مسئولیت کارهای ضروری تکراری که باید به‌طور منظم انجام شود با زنان است، در حالی که مردان کارهایی را انجام می‌دهند که به خلاقیت نیاز دارد و می‌توان سرفرصت به آنها پرداخت. این تقسیم کار اغلب وابسته به آن است که قابلیت طبیعی زن و مرد را چه بدانند». (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۱۲۸) در پرندۀ من تمام نیروی فکری و جسمی زن، صرف رسیدگی به امور خانه و کلیشه‌های نقش جنسیتی می‌شود. برجسته‌ترین نمودی که از این شخصیت در نظر خواننده مجسم می‌شود، نقش همسر- مادر است که شامل وظایف مختلف خانه‌داری، همسرداری و فرزندپروری می‌شود. زن رمان پیوسته در حال ایفای این نقش به تصویر کشیده شده، گویی وجود او با این وظایف گره خورده است. در واقع سرنوشت زنانه‌اش بر او مسلط شده است و خود بر این

حقیقت واقف است، اما چاره‌ای برای گریز از آن ندارد، به خصوص که شوهرش در برابر خانواده مردی بی‌مسئولیت است. او تنها در قید امور خانه و مشغله‌های آن است و چندان وارد فضای بیرون از خانه نمی‌شود.

رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* نیز از همان آغاز از زبان شخصیت زن و با شرح وظایف زنانگی‌اش آغاز می‌شود. پیرزاد در ابتدای داستان، با تصویر کردن زن در محیط آشپزخانه، کوشیده است شخصیت کلاریس را گره خورده با وظایف زنانه‌اش تصویر کند و تیپ شخصیتی زن - مادر را که سال‌هاست برای تمام زنان ایرانی تعریف شده است، در چشم خواننده بنمایاند: «در خانه که باز شد دست کشیدم به پیشبندم و داد زدم: روپوش درآوردن، دست و رو شستن. کیف پرت نمی‌کنیم وسط راهرو. جعبه دستمال‌کاغذی را سراندم وسط میز و چرخیدم طرف پخچال شیر در بیاروم که دیدم چهار نفر دم در آشپزخانه ایستاده‌اند». (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۹) در واقع طرز نگرش زنان نسبت به خود، که موجب نادیده گرفته شدن حقوق آنها و سکوت در برابر آن می‌شود، وضعیتی را برای آنها به وجود می‌آورد که گویی خود را فدای خانواده کردن تنها لازمه وجودی زنان است. به همین دلیل زنانی که به زعم خودشان وظایف و مسئولیت‌های خود در قالب مادر و همسر را نادیده بگیرند، به نوعی احساس پوچی می‌کنند و گمان می‌کنند که نقش خود را به عنون زن و مادری نمونه به خوبی ایفا نکرده‌اند و این امر موجب ایجاد احساس

سرخوردگی در آنها می‌شود. شخصیت اصلی زن در دو داستان مورد بحث نیز به دلیل نوع نگاه سنتی به زن و وظایف او، خود را غرق در انجام کلیشه‌های نقش جنسیتی کرده‌اند.

۳. مسائل اقتصادی

اقتصاد اغلب زنان (به ویژه زنان خانه‌دار) وابسته به مردان است. جهت‌گیری‌های جنسیتی که برخی محدودیت‌های اشتغال را برای زنان ایجاد می‌نماید، محدودیت فرصت‌های شغلی برای آنها، عدم دسترسی زنان به مهارت‌های حرفه‌ای نسبت به مردان و اعتقاد به ناتوانی آنها در احراز برخی مشاغل، از عوامل این وابستگی محسوب می‌شود. در جامعه ایران زن یک نیروی کار درجه دو و مرد نان‌آور و تأمین‌کننده اصلی محسوب می‌شود. زیرا نقش اصلی که جامعه برای زنان قائل است، فرزندپروری، خانه‌داری و همسر‌داری است. در واقع وابستگی اقتصادی زنان خانه‌دار به مردان، که نتیجه تقسیم کار مبتنی بر جنسیت است، یکی از عوامل فرودستی آنها محسوب می‌شود. براساس تقسیم کار جنسیتی، زنان پس از قبول نقش همسر - مادر به دلیل تعهدی که نسبت به انجام وظایف زنانگی خود دارند و همچنین تلاش برای جلب رضایت همسر، به انجام کار خانگی و بدون مزد می‌پردازند و بیشتر وقت خود را صرف رسیدگی به این کارها می‌کنند و این مسئله از سویی منجر به کم‌اهمیت دانستن کارهای خانگی و از سوی دیگر وابستگی مالی زنان به مردان می‌شود. مشغولیت زنان هر دو رمان به انجام کارهای

بحث و نتیجه‌گیری

زویا پیرزاد و فریبا وفی، به عنوان نویسندگانی واقع‌بین در آثار خود به شرح مسائل زندگی زنان پرداخته‌اند و با برجسته‌سازی مسائل فرهنگی-اجتماعی، عاطفی و اقتصادی مرتبط با آنان، تصویر دقیقی از وضعیت و جایگاه زنان در جامعه ارائه کرده و به خوبی از عهده این امر برآمده‌اند. محور اصلی چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و پرنده من، بر زندگی زنان متأهلی استوار است که روایتگر رنج‌های خود هستند. این دو زن در بسیاری زمینه‌ها از جمله مسائل روانی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر شباهت دارند. در حوزه مسائل عاطفی و روانی، هر دو زن روند یکسانی را طی می‌کنند و پس از پشت سر گذاردن یک دوره آشوب و بحران روحی، به دنبال آرامش روانی و کسب هویت مستقل هستند و هر دو در اثر بی-اعتنایی همسران خود با چالش‌هایی چون احساس تنهایی و سرخوردگی زناشویی مواجه می‌شوند. احساس بی‌زاری و حتی خیانت به همسر، واکنش این زنان نسبت به بی‌توجهی عاطفی همسران است. کلاریس و شخصیت اصلی پرنده من، تمام توان جسمی و روحی خود را صرف انجام وظایف زنانه خود می‌کنند و هرچند تکرار کسالت‌آور کارهای روزانه به روزمرگی و یکنواختی زندگی هر دو زن می‌انجامد، اما آنها به خوبی از عهده انجام وظایف خود برمی‌آیند، زیرا خانواده مهم‌ترین محور اندیشه‌هایشان را تشکیل می‌دهد. از این نظر می‌توان گفت که شخصیت

خانگی و محصور ماندن در خانه نیز، مانعی بر سر راه اشتغال و عامل اصلی عدم استقلال مالی آنها و وابستگی به مردان در امور اقتصادی می‌شود.

کلاریس در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم زنی سنتی است. او نمونه بارز زن و به تبع آن مادر است که تنها وظیفه‌اش خانه‌داری و فرزندپروری می‌باشد. این کار خانگی موجب وابستگی مالی او به شوهر و ایجاد احساس خستگی، کسالت و نوعی دل‌زدگی از زندگی می‌شود.

راوی پرنده من نیز از آنجا که تمام وقت خود را صرف رسیدگی به امور مربوط به خانه می‌کند، دیگر فرصتی برای کار کردن در محیط بیرون از خانه به منظور کسب درآمد و استقلال مالی ندارد. این زنان به دلیل عدم اشتغال و درآمدزایی، از نظر اقتصادی وابسته به شوهران خود هستند زیرا منبع درآمدی ندارند و این مسئله موجب محرومیت آنها از آزادی عمل و محدود شدن به محیط خانه و انجام وظایف زنانگی در این محیط می‌شود. به طور کلی هر دو شخصیت، نمونه بارز زنان سنتی هستند که بر طبق تقسیم‌کار مبتنی بر جنسیت، به انجام وظایف زنانه مشغول گشته‌اند و از این‌رو، اکثر اوقات خود را در محدوده خانه سپری می‌کنند و چندان حضوری در عرصه اجتماع و به ویژه حوزه فعالیت اقتصادی ندارند. آنها بیشتر به صورت مصرف‌کننده نمود می‌یابند و این مسئله، وابستگی زن به مرد را دوچندان می‌سازد.

عاطفی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شوند. نگرش جامعه نسبت به زنان در جایگاه افرادی که وجوشان در خانه‌داری و امور مربوط به همسر و فرزندان خلاصه می‌شود، موجب ایجاد احساس فرودستی، روحیه تسلیم، انفعال و سکوت در آنها می‌شود و به همین دلیل است که خود را بیش از مردان در قبال زندگی خانوادگی متعهد می‌دانند. در نتیجه چنین دیدگاهی، زنان می‌پندارند که برای ادامه و قوام زندگی خود نیاز به وجود مردان دارند و در سایه تشکیل خانواده است که به هویت اصلی خود دست می‌یابند.

اصلی زن در دو رمان مذکور، نمونه بارز زنان سنتی با تمام خصوصیات ویژه خود محسوب می‌شوند که اغلب اوقاتشان در چارچوب خانه و مصروف انجام امور مربوط به آن می‌شود و به همین دلیل کمتر فرصت اشتغال در بیرون از منزل را دارند و این امر موجب وابستگی اقتصادی آنان به مردان می‌شود. هویت این زنان وابسته به مفهوم خانواده و وظیفه اصلی‌شان فرزندپروری، همسراری و خانه‌داری است.

به طور کلی می‌توان گفت که زنان در زندگی فردی و خانوادگی خود، با امور مختلف

منابع

حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰). «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه». *فصلنامه مطالعات ملی*. شماره ۵. صص ۲۲۸-۱۹۳.

حیدری، فاطمه؛ بهرامیان، سهیلا (۱۳۸۹). «زنان سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد». *فصلنامه اندیشه‌های ادبی*. سال دوم از دوره جدید. شماره ششم. صص ۱۴۵-۱۲۶.

دشتی آهنگر، مصطفی (۱۳۸۹). «تحلیل ساختارگرایانه پیرنگ رمان‌هایی از چهار نویسنده زن». *ادبیات پارسی معاصر - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*. سال اول. شماره اول. بهار و تابستان. صص ۶۰-۳۹.

دوران، بهزاد (۱۳۸۶). *هویت اجتماعی و فضای سایبرنتیک*. چاپ ۵. تهران: وزارت ارشاد.

رحیم‌زاده، سوسن؛ پورا اعتماد، حمیدرضا؛ عسگری، علی؛ حجت، محمدرضا (۱۳۹۰). «مبانی مفهومی احساس تنهایی». *روان‌شناسی تحولی*. شماره ۳۰. زمستان. صص ۱۴۲-۱۲۳.

آبوت، پاملا. والاس، کلر (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه منیژه نجم عراقی. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.

اباذری، یوسف. چاوشیان، حسن (۱۳۸۱). «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی (رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی)». *نامه علوم اجتماعی*. شماره ۲۰. پاییز و زمستان. صص ۲۷-۵.

احمدی، بابک (۱۳۷۷). *معمای مدرنیته*. تهران: نشر مرکز.

احمدی، فرشته (۱۳۸۴). «زنان به زعم زنان هزارچهره، هزار نقش: درباره زنان در داستان ایرانی». *روزنامه شرق*. ۱۶ شهریور. ص ۱۹.

براهنی، رضا (۱۳۷۴). *گزارشی به نسل بی‌سن فردا*. تهران: نشر مرکز.

پیرزاد، زویا (۱۳۹۱). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*. چاپ ۲۷. تهران: نشر مرکز.

- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۶۴). *روان‌شناسی رشد*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- شکرپیگی، عالیبه (۱۳۹۱). «بررسی پدیده‌ی تنهایی از دو بعد عینی و ذهنی در خانواده‌های شهری و پیامدهای آن بر زندگی خانوادگی و اجتماعی آنان». *مقاله‌های اولین همایش علمی و پژوهشی زنان و زندگی شهری*. مکان همایش: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران. ۳۰ آبان و ۱ آذر. صص ۷۳-۱۱.
- کامرانی‌فکور، شهربانو (۱۳۸۱). *بررسی مقایسه‌ای خصوصیات روان‌شناختی زنان به ویژه زنان عادی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.
- گلی، احمد؛ محمدی، فرهاد؛ نظری، سمیرا (۱۳۸۹). «روایت گذر از سنت به مدرنیته در داستان "طعم گس خرمالو" زویا پیرزاد». *بهارستان سخن (فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات فارسی)*. سال ۶. شماره ۱۶. صص ۹۸-۸۱.
- گودرزی‌نژاد، آسیه (۱۳۸۸). «شخصیت‌پردازی در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم». *فصلنامه ادبیات فارسی*. سال ۵. شماره ۱۴. پاییز و زمستان. صص ۱۷۲-۱۵۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). *تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ترجمه ناصر موفقیان. چاپ ۷. تهران: نشر نی.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). «راه‌های رفته و دستاوردها "داستان نویسی زنانه"». *نشریه زنان*. سال ۱۳. شماره ۱۱۵. صص ۶۶-۶۰.
- نیازی، محسن (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی*. تهران: انتشارات سخنوران.
- نیکویخت، ناصر؛ دسپ، علی؛ بزرگ بیگدلی، سعید؛ منشی‌زاده. مجتبی (۱۳۹۱). «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد. تحلیلی بر پایه سبک شناسی». *فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی*. سال ۵. ش ۱۸. تابستان. صص ۱۵۲-۱۱۹.
- وفی، فریبا (۱۳۸۱). *پرنده من*. تهران: نشر مرکز.
- ولی‌زاده، وحید (۱۳۸۷). «جنسیت در آثار رمان‌نویسان زن ایرانی». *فصلنامه نقد ادبی*. سال اول. شماره اول. بهار. صص ۲۲۴-۱۹۱.
- وندرزندن، جیمز دبلیو (۱۳۷۶). *روان‌شناسی رشد*. ترجمه حمزه گنجی. چاپ ۴. تهران: انتشارات بعثت.